

زندگی و آثار اُهنری

اُهنری داستان کوتاه‌نویس پرکار امریکایی، استاد پایان‌های شگفت‌انگیز و صورتگر زندگی قشر متوسط مردم نیویورک است. اغلب داستان‌هایش با طرحی پیچیده سر از فضاهاى طنزآمیز و تصادفی درمی‌آورند. گرچه برخی از منتقدان علاقه‌ی چندانی به کارهایش نشان ندادند ولی توده‌ی مردم عاشق داستان‌هایش هستند. او خود در جایی در مورد نویسنده‌ای گفته است: «او کارش نوشتن داستان‌های عاشقانه است. کاری که هیچ‌وقت توی بندش نبوده‌ام، همیشه عقیده‌ام بر این بوده که عقاید و نظریات مشهور به درد سوژه‌ی داستان نمی‌خورند ولی مسایل خصوصی یک غریبه یا گل فروش سوژه‌های دندان گیرتری هستند.»

اُهنری، با نام واقعی ویلیام سیدنی پورتر، در «گرینز بورو»ی کارولینای شمالی دیده به جهان گشود. پدرش، آلگرنان سیدنی پورتر، فیزیک‌دان بود. در سه سالگی مادرش را از دست داد و زیر دست مادر بزرگ و خاله‌اش بزرگ شد. با اینکه یک خواننده‌ی سیری ناپذیر بود در سن پانزده سالگی مدرسه را ترک کرد و در یک داروخانه و دامپروری در تگزاس مشغول کار شد. کارش را در هیوستون با مشاغل چندی از جمله کارمندی بانک ادامه داد. پس از عزیمتش به تگزاس در سال ۱۸۸۷ دو سال در یک دامپروری کار کرد. در سال ۱۸۸۷ با ائل روچ ازدواج کرد که حاصلش یک دختر و یک پسر بود. «خیلی خوشگل و ساده بود. مثل همه‌ی حقه‌های حقیقی بزرگ.» (از داستان اختاپوس منزوی)

پورتر در سال ۱۸۹۴ شروع به نوشتن یک داستان فکاهی دنباله‌دار هفتگی به نام «خانه به دوش» کرد. تقریباً در همین مواقع بود که به شدت الکلی شد. وقتی که فکاهی هفتگی با شکست مواجه شد به «هیوستون پست» پیوست و به عنوان خبرنگار و مقاله‌نویس مشغول شد. وقتی در سال ۱۸۹۴ در اولین بانک ملی آستین، جایی که قبلاً پورتر کار می‌کرد، مبلغی مفقود شد، او را به دادگاه احضار کردند. پورتر برای اجتناب از حضور در دادگاه به هندوراس گریخت. اطلاعات اندکی در مورد اقامت او در آمریکای مرکزی در دست است ولی گفته می‌شود که پس از ملاقات با یکی از «ال جنینگ»ها با شرکت در سرقت‌های زنجیره‌ای به دنبالش به آمریکای جنوبی و مکزیک می‌رود. پس از شنیدن خبر مرگ زنش در سال ۱۸۹۷ به آستین باز می‌گردد. اگرچه بر سر مجرم بودنش بحث‌های زیادی بر سر زبان‌ها بود ولی در سال ۱۸۹۷ به اتهام اختلاس مجرم شناخته شد. به هر حال در سال ۱۸۹۸ به ندامتگاه کولومبوس فرستاده شد.

در زندان، پورتر با نوشتن داستان کوتاه سعی داشت دخترش را از لحاظ مالی تامین کند. اولین کارش در سال ۱۸۹۹ با نام «جوراب‌های کریسمس مامور مخفی» در یکی از مجلات انتشار یافت. در آن سال‌ها سرگذشت آمریکایی‌های جنوب غربی و مرکزی ناگهان مقبول عام شد. پس از گذراندن سه سال از پنج سال محکومیتش، پورتر به خاطر حسن رفتار آزاد شد و نامش را به هنری تغییر داد. بر طبق یکی از منابع، او پس از آزادی نام یکی از زندان‌بان‌ها (اریان هنری) را به عاریت گرفت. روایت دیگری هم هست که بر اساس آن پورتر به هنگام کار در داروخانه‌ی زندان نام داروساز فرانسوی (اسیان هنری) را که در کتب مرجع پیدا کرده بود برای خود انتخاب کرد.

پس از عزیمت به نیویورک مشغول نگارش داستان‌های هفتگی برای «نیویورک ورلد» و دیگر مجلات شد. اولین مجموعه‌اش با نام «چلمن‌ها و سلطان‌ها» به سال ۱۹۰۴ بیرون آمد. دومین مجموعه‌اش «چهار میلیون»، دو سال بعد منتشر شد که داستان‌های مشهوری همچون «هدیه‌ی مگی» و «اتاق مبله» را در بر داشت.

مجموعه بعدی او «لامپ تزئینی» جستجویی است در زندگی نیویورکی‌ها که شامل داستان «آخرین یرگ» است. در یکی از داستان‌هایش، «ارزش دلار»، هنری به مواجهه با دستگاه قضایی می‌پردازد. قاضی «دارونت» نامه‌ای از یک مجرم سابق (احتمالاً خود هنری!) دریافت می‌کند که در آن «مار زنگی» او و وکیل دعاوی بخش را تهدید به مرگ می‌کند. یک جوان مکزیکی به نام رافایل اورتیز با حمل دلار نقره‌ای تقلبی که از سرب ساخته شده، مجرم شناخته می‌شود. دختر رافایل به سراغ وکیل دعاوی می‌رود و به او می‌گوید که پدرش بی‌گناه است و تنها برای ناخوشی او و نیازش به دارو این کار را کرده است. اما «لیتل فیلد»، وکیل دعاوی، از کمک به او امتناع می‌ورزد. دست آخر دخترک به او می‌گوید: «اگر دختر مورد علاقه‌ات هم در

خطر باشد همین کار را می‌کنی؟» لیتل فیلد یک روز که همراه خانم قاضی دارونت با ماشین به بیرون می‌رود به رافایل برمی‌خورد. رافایل شروع به تیراندازی می‌کند. لیتل فیلد چند بار به او شلیک می‌کند ولی کاری از پیش نمی‌برد. ناگهان به خانم دارونت نگاه می‌کند و یاد حرف دختر رافایل می‌افتد. مصمم بار دیگر به رافایل شلیک می‌کند و با چند فشنگ باقیمانده، او را از اسبش پایین می‌اندازد و رافایل مثل مار زنگی به خود می‌غلطد. صبح روز بعد در دادگاه لیتل فیلد می‌گوید: «من به او شلیک کردم ولی ما، من و یک نفر دیگر، واقعاً شانس آوردیم. بله این بدترین نوع ممکن پول است؛ پول تقلبی!»

و رو می‌کند به پاسبان‌ها و می‌گوید: «بچه‌ها ممکن است بروید طرف خانه‌های مخروبه و ببینید آن دختر مکزیکی دقیقاً کجا زندگی می‌کند؟ فکر کنم خانم دارونت بخواهند از موضوع باخبر شوند.»

بهترین اثر او شاید «باج خواری از رییس سرخپوش» باشد که در مجموعه‌ی «آخرین ولگردها» به سال ۱۹۱۰ منتشر شد. شیوه‌ی طنزآمیز و هیجان‌انگیز اهنری تاثیر مارک تواین و آمبروس بیرس را آشکار می‌سازد. داستان در مورد دو آدم رباست که درگیر سر و کله زدن با بچه‌ی یکی از آدم‌های سرشناس شهر هستند. بالاخره متوجه می‌شوند که بچه واقعاً مایه‌ی دردسر است. دست آخر تصمیم می‌گیرند تا پسرک را حتی با پرداخت وجهی پس بدهند. بیل به دوستش سام می‌گوید: «شاید فکر کنی من آدم خائنی هستم ولی هیچ جلوی این کار را نمی‌شد گرفت بین من یک آدم بالغ، با تمام عادات معقول یک مرد. ولی جاهایی هست که دیگر همه‌ی قمپوز در کردن‌ها باد هوا می‌شود. پسرک رفته. یعنی من فرستادمش برود. همه چیز تمام شد. گذشت آن زمانی که آن سان گذشت.» بیل ادامه می‌دهد: «اگر بخواهی جلوی رشوه‌گیرها مقاومت کنی کارت ساخته است. هیچ کدامشان تا به حال مثل من بیچاره گیر عذاب‌های روحی نبرده‌اند. من همیشه می‌خواستم پای چیزهایی که می‌دزدیم بایستم ولی گاهی اوقات چیزی گلوی آدم را می‌گیرد.»

«قلب مغرب» (۱۹۰۷) ارائه‌گر داستان‌های وسترن است که داستان «آخرین دوره گردها» به زعم جی فرنک دابی، بهترین مجموعه داستان آمریکایی است. «مرام خرابکار» پرسوناژ «سیسکو کید» را مطرح کرد. اهنری در مدت زندگی‌اش ده مجموعه داستان و حدود شصصد داستان کوتاه منتشر کرد. سال‌های آخر عمرش با الکل، بیماری و بی‌پولی قرین بود. او مانند نویسنده‌ی شهیر روسی آنتوان چخوف نویسنده‌ای تنددست بود اما نوشیدن دو بطری مشروبات الکلی در روز، مانع پرمایه‌تر شدن داستان‌هایش شد. اهنری در سال ۱۹۰۷ با سارا لیندسی کولمن ازدواج کرد که اتفاقاً او هم متولد گرینز بورو بود. هر چند که ازدواجشان دیری نپایید و یک سال بعد از هم جدا شدند. اهنری در ۵ ژوئن ۱۹۱۰ با ابتلا به سیروز کبدی در نیویورک چشم از جهان فرو بست. سه مجموعه‌ی دیگرش «ششی‌ها و هفتی‌ها»، «خانه به دوش» و «بچه‌های در به در و دسته‌های گل» پس از مرگش انتشار یافتند. در سال ۱۹۱۸ جایزه‌ای به نام اهنری پا گرفت که به بهترین داستان‌های چاپ شده در نشریات اهدا می‌شود. داستان اول و داستان‌های تحسین‌شده در شماره‌ی سالانه‌ای به چاپ می‌رسند.